روزنامه صبح
سیاسی، اجتماعی، اقتصادی
توسعه ایرانی

صاحب امتیاز: موسسه اطلاع‌رسانی و خبرگزاری ایلنا
مدیر مسئول: مسعود حیدری
زیر نظر شورای سردبیری
مدیر بازرگانی و روابط عمومی: مرتضی بلوکی

چاپ: کار و کارگر ۶۶۸۱۷۳۱۷
نشانی تحریریه: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه نرسیده به روانمهر، پلاک ۱۳۲
تلفن تحریریه: ۶۶۹۵۶۶۰۰(۰۲۱)
نشانی سایت: toseeirani.ir
اینستاگرام: @tosee.irani

یادداشتی بر مجموعه داستان «جنوب بدون شمال» چالز بوکوفسکی

دربست از بهشت به سوی جهنم

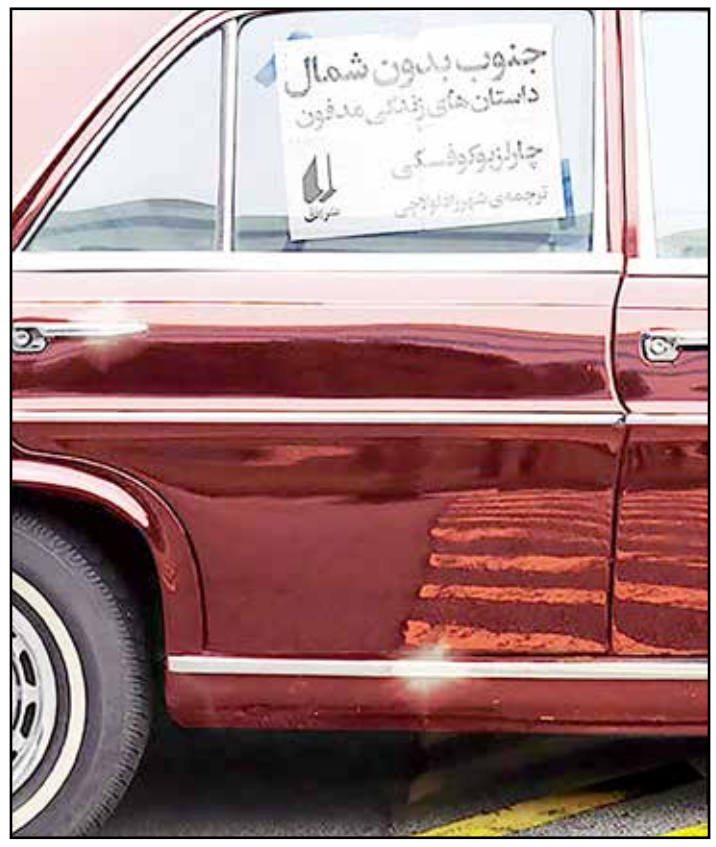

فرزام کریمی

دراماتیزه بودن نوشته‌های بوکوفسکی نکته حائز اهمیت و ستودنی آثار اوست

بوکوفسکی را می‌توان از حلقه‌های اصلی نسل بیت برشمرد؛ جریان شعری نسل بیت که حلقه اول آن را اشخاصی همچون کینزبرگ، اسنایدر، لو ولچ، پیتر اورلوسکی، گریگوری کورسو... تشکیل می‌دهند و حلقه اول ادبی آن‌ها با اشخاصی چون نیل کسدی، جک کراوک، چارلز بوکوفسکی و ریموند چندلر و... تعریف می‌شود. آن‌ها توانستند توجه همگان را به خود جلب کنند و این توجه نه از بابت نثر فاخر که از قضا از بابت ارائه فضای منحصر به‌فردی بود که به نوعی متفاوت از فضای حاکم بر ادبیات کلاسیک و مدرن بود و تلاش می‌کردند زبان و فضای داستان‌هایشان را به زبان محاوره و فضای روزمره نزدیک کنند.

فضای آثار بوکوفسکی را می‌توان به جهنمی درون یک بهشت تعبیر کرد. او را به‌واسطه رئالیسم کثیف و مشخصه‌های آثارش می‌شناسند. اگر می‌خواهید با خانه‌های قدیمی و تاحدودی مخروبه و ساکنان مست و لایعقل و چند پیک مشروب و زنان خیابانی روبه‌رو شوید و خرد را در عشق‌های خیابانی تجربه کنید، نظر نگارنده این است که راه را اشتباه نیامده‌اید. شما باید در آثار بوکوفسکی غرق شوید، اما حواستان باشد که آن‌چنان مبهوت نشوید تا امیدی به نجاتتان نباشد. دنیای بی‌امید و پوچی شناور یکی از شاخصه‌های اصلی آثار بوکوفسکی به شمار می‌رود، اما اگر واقع‌گرایانه‌ترین معنای زندگی را در پوچی نمی‌بینید، قطعا کنار آمدن با افکار بوکوفسکی برایتان دشوار خواهد بود. چه خوشمان بیاید و چه نیاید این دنیای ناخوشایند دنیای اوست که تظاهر نمی‌کند، بلکه حقیقت را در قبال خودش می‌پذیرد.

نوشتن و احساس

در مجموعه داستان «جنوب بدون شمال» با ۹ داستان روبه‌رو هستید؛ با همان مضامین همیشگی آثار بوکوفسکی. شکست‌خوردگانی که زندگی خود را یا در اثر لاابالی‌گری و یا به‌خاطر مشروبات الکلی باخته‌اند، اما آن‌چه که این اثر را نسبت به سایر آثار بوکوفسکی متمایز می‌کند، نه مضمون تکراری این اثرش، بلکه تلاش ستودنی او در وارد کردن ضربه یا تلنگری به مخاطب در جهت بیداری است. از سویی دیگر، بوکوفسکی دست به نوعی ساختارشکنی می‌زند و در این مجموعه اثبات می‌کند که تمامیت زندگی برایش در الکل و آبجو و مشروبات الکلی و زنان و معشوقگان خیابانی خلاصه نمی‌شود، بلکه احساسات او برایش مهمترین امرست. نوشتن و احساس او نسبت به موسیقی را نمی‌توان اعجاب‌انگیز دانست، کما این‌که در میان نویسندگان نسل بیت، احساس قوی نسبت به موسیقی وجود دارد، اما اکثر نویسندگان نسل بیت گرایش شدیدی به موسیقی جاز دارند، اما بوکوفسکی از علایق خود نسبت به موسیقی کلاسیک می‌گوید و با موسیقی کلاسیک عاشق می‌شود!!!

بوکوفسکی؛ راوی شکست

یکی دیگر از نکاتی که در داستان‌های بوکوفسکی شاهد آن هستیم، تغییر صدای نویسنده است؛ اما منظورمان از تغییر صدا چیست؟ یعنی بوکوفسکی همیشه آن پیرمرد پشت ماشین تحریر نشسته نیست که در حال تایپ نوشته‌های خود است؛ در داستان‌های گوناگون این مجموعه شما با شخصیت‌های مختلف روبه‌رو می‌شوید. تعدد کاراکتر ها بر جذابیت داستان‌ها می‌افزاید و به همین دلیل بوکوفسکی با هوش و ظرافت برای جلوگیری از خستگی مخاطب به خوبی به این امر توجه داشته است و سعی می‌کند تا تفکرات خود را در قالب شخصیت‌های گوناگون برای مخاطب بازگو کند. به تعبیر منتقدان آمریکایی این امر یکی از نکات درخشان در این مجموعه به شمار می‌رود. از جمله نکات قابل توجه دیگر که به‌صورت مشخص در داستان «بوکسور» از این مجموعه به چشم می‌خورد، نحوه روایت شکست است. گویی بوکوفسکی به خوبی دریافته که راه فرار از شکست‌های بزرگ، سوق دادن انسان به همین خوشی‌های لحظه‌ای و دم‌دستی است. بنابراین با این تکنیک سعی نمی‌کند تا شکست را انکار کند، بلکه درد ناشی از شکست را کمرنگ‌تر می‌کند تا به نوعی با همزیستی با درد بتواند موفقیت‌های آینده را به‌دست بیاورد. نکته دیگر که نه تنها در مورد بوکوفسکی، بلکه در مورد تمام نویسندگان سبکی وجود دارد، یک‌دست بودن فضاست که نشان از تعهد آن‌ها نسبت به فرم دارد. تغییر مکان‌ها در طول داستان‌های مختلف این مجموعه از یک‌دستی فضای نوشته‌ها کم نمی‌کند. با تمام این تفاسیر جهان‌بینی بوکوفسکی آن‌چنان عمیق است که گاه مخاطب را میخکوب تفکرش می‌کند. جمله‌هایی طلایی که آدم را لحظه‌ای به درنگ وامی‌دارد. نگاه ژرف او نسبت به ماهیت تنهایی و ترکیب آن با حس ناخوشایندش می‌تواند تلخ‌ترین ولی در عین حال شیرین‌ترین تجربه را در اختیار مخاطب قرار دهد. تلخ بدان جهت که روایت شکست انسانی در تقابل با تلاش او برای یکی شدن در وجود دیگری است و شیرین از آن جهت که شاید تجربه یک شکست بتواند از صدها شکست دیگر جلوگیری کند. هرچند که این نگاه کمی خودخواهانه است و به گونه‌ای آزمایشگاهی است. چرا که گویی انسان با قربانی کردن یک نفر (شکست خوردن یک شخص) به دنبال جلوگیری از شکست خود است؛ به تعبیر کاستیکا براداتان اصولا شکست مقدمه‌ای برای پیروزی نیست، بلکه آغازی برای شکستی دیگر و هر شکست عریانی وجودمان را به معرض نمایش می‌گذارد. با این حساب می‌توان از بوکوفسکی تشکر کرد که به زیبایی، عریانی وجود انسانی را به نمایش می‌گذارد.

بوکوفسکی راوی شکست انسان معاصر در جهنم است؛ جهنمی که راهی برای رهایی از آن وجود ندارد، بلکه چگونه زنده ماندن در جهنم حائز اهمیت است. حال که در جهنم زیست می‌کنیم چگونه باید کمتر درد در جهنم بودن را حس کنیم؟ به تعبیر نگارنده جهان بوکوفسکی همان جهان نهیلیستی است؛ جهان سرخوردگی و کنش برای چیره شدن بر آن و به تعبیر زوپانچیچ، زندگی نهیلیستی از یک سو نیازمند مخدر و مسکن است تا بتوان انبوه نشانه‌ها و تصاویر و معانی متکثر را تاب آورد و به

بوکوفسکی راوی شکست انسان معاصر در جهنم است؛ جهنمی که راهی برای رهایی از آن وجود ندارد، بلکه چگونه زنده ماندن در جهنم حائز اهمیت است

طریقی از جهان فاصله گرفت و نیروی زندگی را رام کرد و از سوی دیگر نیازمند روانگردان و محرک است تا بتوان آن مازاد را به زندگی افزود؛ گویی زندگی کردن و لذت بردن همواره نیازمند نوعی فراتر رفتن از مرزهای واقعیت موجود و به‌دست آوردن یک تجربهٔ افراطی و خارج از حدود عادی زندگی است. زوپانچیچ به ترکیب زاناکس (مسکن) و الکل (محرک) به‌عنوان دو عنصر جدایی‌ناپذیر این زندگی اشاره می‌کند. جهان بوکوفسکی به‌عنوان انسان پوچ زیسته در این جهنم با این فضا غریبه نیست و او هم به مانند خیلی از هم‌نسلان خود دقیقا فرمول زوپانچیچ را برای ادامه زندگی پیشنهاد می‌کنند. چه ایرادی دارد؟ در فرهنگ‌های جهان سوم همگی سعی بر آن دارند که این موضوع را انکار کنند، در حالی که خود از بیشترین مصرف‌کنندگان انواع روانگردان و مشروبات الکلی هستند. دیکتاتوریزم فردی و جمعی تاریخی و سنت‌های بیهوده و اصالت‌های گذشته همواره این اجازه را از آن‌ها می‌گیرد که به راحتی آن را بیان کنند.

دراماتیزه بودن نوشته‌های بوکوفسکی نکته حائز اهمیت و ستودنی دیگر آثار اوست. شاید به سادگی از این امر رد شویم، اما مخاطب باید بداند که دراماتیک کردن داستان‌ها و حفظ همان فضا در طول داستان و کل مجموعه کار آسانی نیست. بوکوفسکی همیشه حرف‌های زیادی دارد و حرف‌های زیادی را بی‌اغراق و بدون ترس و واهمه باریزترین جزئیات بیان می‌کند.

جنوب بدون شمال اثر چارلز بوکوفسکی را با ترجمه شهرزاد لولاچی می‌توانید از نشر افق تهیه و مطالعه کنید.

یادداشت

طاعون‌خوانی در کوران کرونا

نورالله نصرتی

در روزگار کرونازدگی ایران و جهان و قرنطینه شدن و خانه‌نشینی مردمان، بازخوانی رمان‌هایی چون کوری» ساراماگو و طاعون» کامو»، چه از سوی مخاطبان نخبه و مأنوس با ادبیات جدی و جاندار جهان و چه عامه مردم کتابخوان، دور از انتظار نیست. هر دو رمان، حاصل ذوق و خلاقیت و مهارت بالای نویسندگان خود هستند و بلاهای نازل‌شده بر جامعه انسانی را در وضعیتی آخرالزمانی با شخصیت‌پردازی و فضاسازی استادانه و دیگر عناصر روایی لازمه یک شاهکار ادبی ترسیم می‌کنند. هرچه ساراماگو در کوری، بر وجه حیوانی و خطرناک بشر در وضعیت بحرانی از جمله در شرایط قرنطینه تأکید می‌کند، کامو در طاعون پرده‌های جدیدی از عظمت روحی بشر را کنار می‌زند تا نشان دهد انسان همچنان توان آن را دارد که با مسئولیت‌پذیری و نوع‌دوستی، به زندگی عبث خود ارزش و معنا بخشد. در بخش پایانی طاعون می‌خوانیم: «دکتر ریو تصمیم گرفت سرگذشتی را بنویسد... و بگوید که آنچه در میان بلایا می‌آموزد این است که در درون افراد بشر ستودنی‌ها بیشتر از تحقیر کردنی‌هاست». در نهایت اما هر دو اثر راه نجات انسان از مهلکه و بلای جمعی را از خود گذشتگی فردی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی و بذل انسانیت و مهروزی به هم‌نوع می‌دانند.

آنچه طاعون را در این میان، شاخص‌تر و در وضعیت حاضر خواندنی‌تر می‌کند، جز جایگاه فکری و فلسفی فراتر کامو از یک رمان‌نویس صرف، آن است که اثر او تأویل‌های اجتماعی و سیاسی تاریخی مشخص‌تری پذیرفته و برای روزگار کنونی نیز راهکار بشردوستانه جمعی یا سلوک اجتماعی مشخص‌تری پیشنهاد می‌کند: ضرورت نوعی همبستگی ملی، جمعی و جهانی برای مبارزه با فروبستگی‌های فکری و بحران‌های بزرگ و تهدیدکننده بشری، با برگذشتن از اختلافات فکری و عقیدتی و سیاسی میان آنان که در گرفتاری‌شان در وضعیت طاعون‌زده با یکدیگر وجه اشتراک دارند». دکتر ریو» در شهر طاعون‌زده اوران، همراه با یک سازمان داوطلبانه متشکل از افرادی با دیدگاه‌های اعتقادی و منش‌های شخصی متفاوت، به جنگ طاعون می‌رود و بر آن پیروز می‌شود.

در ابتدای ترجمه فارسی طاعون توسط زنده یاد رضا سید حسینی- ترجمه‌ای که ویرایش جدید آن مرجع این نوشتار است- نامه‌ای از کامو خطاب به رولان بارت آمده که روح این اثر را تبیین می‌کند: «کوشیده‌ام که طاعون دارای چندبعد باشد. با وجود این یکی از مسائل آن مقاومت اروپا درباره فاشیسم است... طاعون به یک معنی، چیزی است زیادتر از مقاومت، اما چیزی کمتر از آن نیست. در مقایسه با رمان بیگانه، طاعون بی‌گفتگو، گذاری است از سرکشی انفرادی به جهان اجتماعی. اجتماعی که باید در مبارزه‌هایش شرکت کرد. اگر از بیگانه تا طاعون راهی در راستای تحول باشد، این تحول در جهان همبستگی و مشارکت است. رامبر روزنامه‌نگار شخصیتی است که تجسم این امر است، از زندگی خصوصی چشم می‌پوشد تا خود را وقف مبارزه جمعی کند. کتاب شهادتنامه‌ای است بر آنچه می‌بایست صورت پذیرد و آنچه بی‌گمان مردمان باید در آینده، در مبارزه با وحشت و سلاح کندناشدنی‌اش، به زعم جدایی‌های فردی‌شان باز به انجام رسانند... چون خود را در مقامی نمی‌بینم که به تنهایی آدمیان معتقد باشم، می‌بینم که برعکس، احساس زیستن در جامعه‌ای و برای جامعه‌ای که تاکنون در تاریخ سابقه نداشته در من زنده است».

کامو در پیشانی رمان خود نقل قولی از دانیل دفو- نویسنده انگلیسی خالق «رابینسون کروزوئه»- آورده که در فهرست آثارش اثری به نام «خاطرات سال سیاه طاعون» به چشم می‌خورد. کامو در طاعون نقبی هم به تاریخ شیوع طاعون و عواقب هولناک آن می‌زند: صحنه‌های تکان‌دهنده و آخرالزمانی‌ای که شیوع طاعون از آتن گرفته تا شهرهای چین و مارسی فرانسه و بیمارستان قسطنطنیه و گورستان میلان و خیابان‌های لندن وحشت‌زده پدید آورد. در چنین شرایطی، دکتر ریو یک عقیده راسخ دارد و به آن عمل می‌کند؛ سرتاسر رمان شرح این عمل گرایی انسان دوستانه او و دیگرانی است که در ادامه مسیر به او می‌پیوندند: «اساس این بود که انسان کار خود را به نحو احسن انجام دهد». در طاعون اشاره‌ای جالب به شیوع طاعون در ایران وجود دارد: «صد سال پیش یک اپیدمی طاعون تمام سکنه یکی از شهرهای ایران را کشت بجز مرده‌شوی را که لحظه‌ای از کارش دست برنداشته بود».

در رمان طاعون، شرایط شهر طاعون‌زده اوران از نظر وضع بهداشتی اسفناک و از نظر امیدواری عمومی و عواطف فردی طاقت‌فرسا و عبث به نظر می‌رسد. مقامات کلیسا یک هفته دعای همگانی تشکیل می‌دهند و پانلو کشیش خطابه‌های آتشین معنوی ایراد می‌کند. روزنامه‌ها تمامی به طاعون و جوانب و عواقب و زمان احتمالی پایان آن می‌پردازند، اعلان داروهای جدید با این ادعا که در جلوگیری از طاعون معرکه می‌کند، بر در و دیوار شهر خودنمایی می‌کند، در تراموا‌ها مسافران تا حد امکان پشت به همدیگر می‌کنند تا از سرایت متقابل جلوگیری کنند، در رستوران‌ها و مکان‌های عمومی شرایط و ضوابط جدید حاکم می‌شود... نگهبان شبانه یک هتل نیمه تعطیل شهر می‌گوید: «این مرض لعنتی! حتی کسانی هم که دچارش نیستند آن را در قلب‌شان دارند. مردم که عادات همیشگی‌شان برهم زده‌شده دچار احساسات مختلف می‌شوند» و اولین عکس‌العمل آن‌ها متهم ساختن مقامات دولتی است. سودجویان پا به میدان می‌گذارند و مواد غذایی ضروری در بازار کمیاب می‌شود. در جلسه کمیسیون بهداری استانداری همچنان برخی مقامات در پذیرفتن نام و ابعاد فاجعه تردید دارند! اما برای دکتر ریو «چندان اهمیتی ندارد که شما آن را طاعون بنامید یا تب فزاینده، مهم این است که از آن جلوگیری کنید و نگذارید نصف شهر را بکشد... نباید طوری رفتار کنیم که گویی خطر مرگ نیمی از مردم را تهدید نمی‌کند». سپس لزوم قرنطینه شهر و تدفین مردگان با شرایط خاص طرح و عملی می‌شود. کامو در شرح حال مردم محصور در قرنطینه با توانمندی نویسنده‌ای لایق جایزه نوبل- که بعداز طاعون آن را دریافت کرد- سنگ تمام می‌گذارد، او شهر/اجتماع طاعون‌زده را به مثابه مکان و وضعیتی استعاری با دلالت‌های معنایی مختلف- اعم از فلسفی و سیاسی و اجتماعی- چنان می‌سازد و می‌پردازد که کنش و واکنش آدم‌های شاخص آن یعنی شخصی‌های رمان‌اش- از دکتر ریو گرفته تا کشیش پانلو وژان تارو کولی‌صفت و درویش مسلک و رامبر روزنامه‌نگار و کتار سابقه‌دار کیفری و کارمند شهرداری عاشق ادبیات و دختر ک طاعون گرفته رو به مرگ و بقیه اشخاص و رویدادهای فرعی و اصلی‌اش در جان خواننده نقش می‌اندازند.

از انتشار طاعون بیش از ۷۰ سال می‌گذرد. بر متن غنی و تأویل‌پذیر و اثر شاهکار و ماندگار گرد و غبار زمان نمی‌نشیند هیچ، که هر زمان معانی تازه از آن می‌زاید و بر جان مخاطب‌اش می‌افزاید. طاعون را که در چنین روزها و شب‌ها و چنین روزگار طاعون‌زده‌ای- از شیوع افراط‌گرایی‌های خونخوارانه و تمامیت‌خواهی‌های ضدانسانی گرفته تا ویروس‌های ایدز و ابولا و سارس و حالا کرونا- می‌خوانی، انگار کامو دوباره همان روزنامه‌نگار تیزبین و انسان‌گرای هوشمند و دردمند و مرگ‌آگاه، اما عاشق زندگی است که فراز و فرود رفتارها و روحیات انسان- طیف‌های مختلف انسان- را در وضعیتی ویژه و آخرالزمانی، موشکافانه ثبت می‌کند. دست آخر می‌بینی انسان و دلبستگی‌ها و نفرت‌ها و واکنش‌ها و رفتارهای انسانی، از فرد فرد آن‌ها گرفته تا سیستم‌ها و دولت‌های انسان ساخته، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف چه وجوه اشتراکی دارند! همان بیماری تهدیدآمیز برای همگان، همان توجیه‌ها و تمهیدهای سیستمی و دولتی و بدگمانی‌های اجتماعی، همان فرصت‌طلبی‌ها و سوداگری‌های کاسبکارانه عده‌ای و از خودگذشتگی عده‌ای دیگر، همان جدل‌های اهالی علم و دین با هم، و در نهایت همان حس همدلی و همبستگی عمومی و نهایی برای آنکه زندگی دوباره سرود پیروزی سر دهد.

اتفاقا چنین برهه‌هایی، زمان کشف رمز ماندگاری آثاری است که حاصل ژرف‌اندیشی فلسفی، هوشمندی تاریخی- سیاسی- اجتماعی و توانمندی خلاقانه و نبوغ‌آمیز نویسندگان‌شان هستند، آثاری که افق‌های دلالت معنایی‌شان از محدوده زمان و مکان خلق خود، همچنین زمان و مکانی که در جهان داستانی‌شان جاری و موجود است، فراتر می‌رود و داستان‌شان، می‌شود داستان انسان در همه ادوار زمان و همه اقصای جهان. آنگاه به‌مثابه ذخیره‌ها و پشتوانه‌های فرهنگی و معنوی بشری، مدام مورد استفاده و رجوع قرار می‌گیرند و خواندن‌شان به یک «آیین» بدل می‌شود. مگر نه این‌که آیین‌ها گرچه آداب و رسومی ظاهرا تکراری‌اند، هر بار چون کنشی تازه برای پالایش روحی برگزارکنندگان خود جلوه می‌کنند. این همان تزکیه کاتارسیس است که ارسطو در بوطیقای خود از آن گفته و خصوصا آلبر کامو‌ی درام‌شناس و نمایشنامه‌نویس با آن آشناست.

مضمون محوری طاعون اما صرفا ضرورت همبستگی و همکاری جمعی در کوران یک بلای بزرگ اجتماعی یا جهانی برای دفع یک بلای بزرگ و تسکین یک درد مشترک بشری نیست. آلبر کامو فراتر از نگرش سیاسی و اجتماعی، تاملات فلسفی جدی دارد و «معنای زندگی» دغدغه همیشگی اوست. از این قرار، طاعون اثر نویسنده‌ای است که درک نهایت نومیدی و اشتیاق به یافتن روزنه‌ایز امید، جوهره آثار اوست. دکتر ریو در این مسیر در دل نومیدی و رنج و وحشت از مرگ، راهی به سوی امید و محبت و برادری می‌گشاید. او در بحث با ژان تارو یکی از شخصیت‌های دیگر طاعون می‌گوید: «من در ظلمت شب هستم و می‌کوشم روشن ببینم».

کامو در خطابه خود هنگام دریافت جایزه نوبل گفت: امرسون، فیلسوف/نویسنده آمریکایی می‌گوید: «هر دیواری دری است». پس در صدد جستن دری و راه خروجی نباشیم مگر در دیواری که در برابرش زندگی می‌کنیم. این امر مفهوم دیگر جست‌وجویی برای یافتن یک معنا برای زندگی است، از دل بی‌معنایی احاطه‌کننده آدمی، جست‌وجویی که در نزد کامو، همان طغیان و سرکشی انسان در برابر عبث‌بودن زندگی است. اغلب کامو را به خاطر بیگانه که اثر مشهورتر اوست- با ارزیابی‌ای سطحی و شتابزده- از پیشگامان هیچ‌انگاری یا پوچ‌گرایی، نویسنده‌ای می‌دانند که نوای ناامیدی و پوچی سر می‌دهد. البته کامو سیزیف را قهرمان پوچی می‌داند و منتقدان هم بیگانه او را تفسیر ساده اسطوره سیزیف برشمرده‌اند، اما نکته باریک‌تر از موا این است که کامو تا انتهای درک نومیدی و عبث‌بودن زندگی و همان ظلمت شب که دکتر ریو در طاعون می‌گوید پیش می‌رود، اما نور را در خود انسان و انسانیت و مسئولیت‌پذیری و دیگر دوستی او می‌یابد؛ درست بر خلاف سارتر که دیگری یا دیگران را دوزخ می‌داند. به همین دلیل، منتقدان نکته‌بین، قرابتی بین نومیدی پوچگرایانه رو کانتن در تهوع سارتر و مورسو در بیگانه کامو نمی‌بینند، زیرا مورسو تحولی عکس قهرمان سارتر را سیر می‌کند.